

را با بسیاری از رذائل اخلاقی از نیاکان خود بارث برده، چسان خواهد بود؟ دارای سرشتی آلوده، طبعی سرکش، مزاجی عصبی و تند خو، روحی خودسر، وهمی آشفته، اندیشه پریشان، اراده ضعیف، از نشاط و همت و برد باری محروم و از روح رنجبری و تحمل و سازگاری بی بهره خواهد بود و جز این نتواند بود و هر گاه از آثار **شیخ سعدی** نیز بهره ادبی یسافته و قریحه وی قوت گرفته باشد و اشعار گلایه آمیز و تأثر انگیز ناصر خسرو را که در همه جا از روزگار کج مدار و مردم زمانه شکایت دارد خوانده و چند بیتی از آثار وقاحت آمیز رذیلت انگیز دیگران را نیز شنیده باشد زبان شکایت از روزگار باز کند و یاوه سرائی آغاز نماید چنانچه هم او اگر بگفتار فلاسفه آشنا شود و بباحث فلسفی انس بگیرد مبحثی در کام وی شیرین تر از مبحث جبر و اختیار نخواهد بود و بجای آنکه باصلاح نفس خویش پردازد و روان خود را از آلائش رزایل پاک سازد پیوسته در این اندیشه است که بچه برهان و دلیلی کناهان خود را بگردن مبدع آفرینش (اگر معتقد باشد و اگر نه طبیعت پیشوورا طرف قرار میدهد) اندازد چه کند که جز این نتواند کرد؟

و همچنین کسیکه در اثر یکسلسله علل طبیعی مزاجی و غیر مزاجی بضعف اراده و سستی عزیمت بار آمده و از آغاز کودکی بتعلیم و تربیتی که درخور زندگانی آینده او باشد پرورش نشده بی برک و نوا بادست و پائی بسته بزندگانی اجتماعی درآمده و چون فکر و عمل وی متناسب با حرکت اجتماعی عصرش نبوده و جر بزه آنکه از پیش آمد های اجتماعی و موقعیت های ناگهانی استفاده کند نیز ندارد طبعاً بیمودن راه زندگانی بروی سخت و دشوار میشود و چنان خواهد بود که گویادر سنگلاخی می رود و در هر قدمی که برمیدارد پایش بسنگ نو میدی بر میخورد پیوسته بناکامی و عدم موفقیت بسر میبرد و از بخت خود مینالد (۱) و خویشتن را بیچاره میخواند علی الخصوص اگر با این قصور فکر و ضعف اراده دارای خیالی وسیع و طبعی شاعرانه هم باشد

البته صلاح هر جامعه تا از جهات فوق الذکر تأمین نشود آنجامه مجرمان مجبور و بدبختان و بیچاره فراوان می پروراند که از لحاظ طرز تربیت و محیط اجتماعی هم اولی معذور است و هم دومی ناچار

والسلام علی من اتبع الهدی

(۱) مسئله بخت و اتفاق بسیار شبیه است بمسئله جبر و تفویض بخت و اتفاق بیشتر بلحاظ امور تکوینی و در کتب فلسفی مطرح شده است جبر و تفویض بلحاظ امور تشریحی و سعادت و شقاوت معنوی انسان و در کتب کلام که فلسفه ایست تنها ناظر بمنه و مبادی آن مطرح بوده است فرقه های دیگری نیز از یکدیگر دارند.

(۴۴)

تهران: نظریه آقای دکتر نصره الله تهوری «مسئله همایون»

اسرار خلقت؛ موضوعی است که کمیت افکار دانشمندان عالم از تحریر و تقریر در آن باب عاجز و ناتوان است؛ بالاخص ضمن يك مقاله مختصری بیان شود..

چنانکه فرموده اند: « دل هر ذره‌ای که بشکافی، آفتابیش در میان بینی » معنیها بمفاد. **مالا یدرك كله لا یترك كله** بشرح ذیل مبادرت مینماید.

اسرار خلقت را اگر بخواهیم از بدو خلقت ذره (اتم) و جزء لا یتجزی (سلول) و (پرتو پلاسم) شروع بتوضیح و افاده مرام نمائیم پای مباحث علمی بمیان خواهد آمد که هر يك متخصصینی از علماء و حکماء و فلاسفه ماهر لازم دارد که در علوم و فنون قدیمه و جدید مانند تاریخ طبیعی طبقات الارض - معدن - گیاه - حیوان - روانشناسی - طب - تشریح - فیزیک - شیمی - هیئت - کاینات جو - جغرافیا - کلام - منطق - معانی - بیان - تفسیر و غیر ذلک را کلیه بدانند تازه این اشخاص هم وقتی بقوه (الکترون) بر خوردند گاهی فراتر نمیتوانند پیشرفت نمایند و مجبورند بوجود واجب الوجودی اذعان و بلکه ایقان نمایند که غیر مرئی و لایدرک و مدبر و مدیر کل است (سبحانه تعالی شأنه) حقیقه اگر انسان حواس و قوای ظاهر و باطن خود را جمع کرده بخود آید و عقل فعال را بخواست خداوند تبارک و تعالی هادی و راهنمای خویش قرار دهد و خود را با سایر مخلوقات مقایسه نماید فی الجمله از اسرار خلقت که در وجود او بودیعت نهاده

شده است خواهد فهمید و از این جزئی پی بکلی خواهد برد چنانچه **علی بن ایطاب** میفرماید: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) اگر کسی خود را شناخت خدا را خواهد شناخت. کسی که خود را شناخت و خدا را شناخت چگونه وارد در بیانی میشود که مورد استهزای عقلا و علما قرار گیرد؟ بنابر این لازم است بمقایسه دستهای از موجودات حیه پردازیم تا معلوم شود که از حیث **اسرار خلقت** انسان چه برتری بر سایر مخلوقات دارد. انسان علاوه بر ترکیبات زیاد اولیه وجود به ده قوه و چهار خاصه با حیوان و نبات شرکت دارد. قوای مشترکه انسان با حیوان پنج است باصره - سامعه لامسه - ذائقه - شامه - و دو خاصه آن شهوت و غضب است. و قوای مشترکه انسان با نبات نیز پنج است - ماسکه - هاضمه - دافعه - مریه - نامیه - و دو خاصه آن کسر و نقصان است. فوق تمام این قوای پنج قوه اضافی است - علم - حلم - فکر - ذکر - شباهت و دو خاصه آن رضا و تسلیم است که انسان با این اسرار خلقت اشرف مخلوقات نامیده شده است.

چنانکه فردوسی علیه الرحمه میفرماید: ترا ازدو گیتی برآورده اند
 بچندین میانجی پیرو رده اند. نخستین فطرت پسین شمار. توئی خوشتن را
 بیازی مدار و مولوی نیز فرموده است: «از جمادی مردم و نامی شدم.
 وز نما مردم بحیوان سر زدم». «مردم از حیوانی و آدم شدم. پس چه ترسم
 کی ز مردن کم شدم». «بار دیگر از ملک پران شوم. آنچه دروهمت نیاید آن شوم»
 اشخاص صاحب نظر بنص آیه شریفه (سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم)
 تا اندازه ای پس از تفحص و فکر در جهان آفاقی و انفسی پی بقواعد و قوانینی
 برده و درک نمودند که پیدایش جهان و جهانیان از روی قاعده و دستور
 صحیحی است و مدبر و پدید آورنده آن همه چیز را تابع مقررات و نظامی
 قرار داده در کیفیات و حالات ظاهری کون توازن و تعدیل و مساوات
 خلق فرموده و همینطور هم در اطوار باطنی آن البته عدل و انصاف را مرعی

داشته . اگر عوالم جماد و نبات و حیوان را تحت مطالعه قرار دهیم برای ادامه نوع و تکامل هر يك اطوار و حالات مخصوصی را مشاهده خواهیم کرد که برای تمیز و تشخیص هر يك نوع بخصیصه هائی در نظر گرفته شده در وجود انسان نفس ناطقه و روح قدسیه را رهبر و هادی قرار داده است که او را بشاهراه هدایت و ترقی سیر دهد و حقیقت را درك نماید در هیولای بشری با حالات متضاد جنبه عشقیه وجود آورد که آن را مانند نردبامی برای صعود بمدارج علوی بکار برد و خود را بمقصد اصلی برساند تفاوت حالات و اطوار و اختلاف مقامات و درجات نیز اگر بدیده انصاف بنگریم خود فوایدی لاتحد و لاتحصی در بر دارد و از لوازم سیر تکاملی انسان میتوان فرض کرد اگر در مردم تفاوت مشارب و ذوق معدوم بود هر آینه نظام امور بهمخورده و انسان مدنی الطبع که تاگزیر از تعاون و مشارکت با یکدیگر است مانند وحوش بیابانها میبایست زیست کند . اگر اعراض بدنی و انتقام در دنیا وجود نداشت قوه مبارزه با مرض و حس فداکاری و بالاخره شجاعت و شهامت که نتیجه ایثار بنفس و تلو همت است در بشر ظاهر نمیشد و ملکات فاضله را کسب نمیکرد اگر بسالفرض کوری یا نواقص بدنی وجود نداشت هیچکس قدر صحت و سلامتی مزاج را نمیدانست قطع نظر از اینها خداوند تبارك و تعالی صحت و سلامت و تعدیل مزاجی را دستور قرار داده و اسقام و آلام و چیز های بد از نتیجه خراب کاریهای خود انسان است بنا بر این خود را « نه خدارا » باید مورد مؤاخذه قرار دهد خداوند تبارك و تعالی قوه نامیه و رویندگی در جهان قرار داده این قوه طبعاً انواع حیات از موزنی و غیر موزنی (از نقطه نظر انسان) را بوجود خواهد آورد که خوب را انتخاب و بد را از خود دور نماید و فرق ما بین زشت و زیبا بگذارد . « این همه نقش عجب بر درو دیوار وجود . هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار »

(۴۵)

تهران: نظریه بانوفخر عادل خلعتبری سردبیر نامه آینده ایران

نیچون نامه اخگر...

چندی پیش رساله نفیس و مفیدی بنام «نیچون نامه» از جانب آقای مطیعی مدیر نامه «کانون شعرا» بدفتر انجمن دانشوران اهداء گردید و نظریات نگارنده را در اطراف قضاوت جناب آقای سرهنك اخگر راجع به محاکمه ای که آقای بهمنی شیرازی با خدا نموده خواستند که برای طبع در کتاب اسرار خلقت آماده نمایم با اینکه خرد مندان بزرگ و دانشمندان سترک هنوز آنچه که باید و شاید نتوانسته‌اند به اسرار خلقت دانا شوند و با اینکه تشخیص و تمیز این قضاوت کار استادان محقق میباشد بنده این جسارت را از نظر ایمان باطنی و عقیده پاکی که دارم مینمایم چون نیچون نامه اخگر بقدری نغز و فلسفی نگاشته شده است که هر خواننده‌ای بی اختیار دست بخامه برده و مایل میشود در پیرامون گفتار نغز و نگارشات حکیمانه آن اظهار عقیده کند، تقریظ بنویسد و تعریف نماید. این طبیعی است يك نگارش خوب و بدیع يك شعر نغز و شیرین، بقدری در روح حساس اشخاص صاحب ذوق تأثیر مینماید که سکوت و خاموشی در مقابل آن غیر ممکن است. این مکرر دیده شده بلبل در مقابل يك شاخه گل زیبا در روی برگهای سبز و دريك صبحگاه فرح بخش بیشتر نغمه ساز مینماید و ترانه روح پرورش شور انگیز تر است - يك شاعر در يك دشت خرم در زیر سایه درخت در کنار يك جویبار و در مقابل يك آبشار ذوقش بیشتر تهیج میشود و منظره بدیع آن دشت خرم و آن موزائیک کاری طبیعت در کف جوی و آن قطرات مروارید وار آبشار که در روی هم میغلطد سبب میشود اشعار بهتر و طبیعی تری

بسراید - يك نویسنده وقتی در هوای مشك بیز بهاری نگاهش به آسمان فیروزه گون و قطعات ابر سفید رنگ که در آن بهر طرف در حرکتند می افتد و افکارش «در آن فضای لایتناهی سیر نموده بدایع طبیعت و نقاشیهای زیبای طبیعی که با دست قادر بیچون نقش شده مشاهده میکند فکرش روشن تر گشته و بهتر قلم فرسایی مینماید - روشنائی مهتاب و ماه پریده رنگ، چشمك ستارگان: وزش نسیم - ملایم شبانگاه احساسات يك موسیقی دان و آوازه خوان را بیشتر تحریك مینماید تاچنك برچنك زده و بهترین نغمه را ساز نموده و بهترین آهنگ را نغمی نماید. اینك اگر نویسندگان و شعرا در قرائت **بیچون نامه اخگر** افکارشان بجوش آمده و اشعاری در تقریظ آن گلهای گلستان ادب سروده و قطعاتی در تعریف آن بنکارند ذیحق هستند چون اشعار این شاعر حساس و روشن فکر بقدری لطیف و شیرین و بقدری نغز و حکیمانه است که همان حالت باران بهاری را بر سر و بر گل و لاله و سبزه دارد و همان اثر روی و بوی گل را در وجود بلبل داشته و همان تأثیر بدایع طبیعت را در شعرا و نویسندگان مینماید مخصوصاً اشعار بیچون نامه اخگر که يك سلسله دلایل برای لزوم تعلیم و رضا در مقابل اراده خدائی است آری آنکه در مقابل اراده خداوند تسلیم محض نباشد کیست؟ در مقابل خواست او کسی دم از چون و چرا نتواند زد و اغلب شعرا نیز اشعاری در این زمینه سروده و سخنانی گفته اند **حافظ میفرماید: «مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل - قبول کرد بجان هر چه را، که جانان گفت»** آنانکه مردان میدان رضا هستند همیشه تسلیم تیر قضا میباشند. بعلاوه قانون طبیعت چنین است که زشتی و زیبائی خوبی و بدی، رنج و راحت شادی و اندوه با هم توأم است چنانکه «سعدی»

میفرماید: « **آنجا که گل است خار است و باخمر خمار - آنجا که در شاهوار است نهنگ آدمخوار است** » و اگر چنین هم نباشد تازه جهان زیبایی ندارد اگر شخص همیشه در رنج باشد قدر و لذت راحتی را از کجا خواهد دانست؟ اگر همیشه بدی باشد پس خوبی چیست؟ « **فردوسی میفرماید: بهشتی بدی گیتی از رفک و بو - اگر مرگ و پیری نبودى در او** » اگر پیری و ناتوانی نباید کسی قدر توانائی و جوانی را درک نمیکند « **ناصر خسرو علوی هم اشعاری در قصاید خود در زمینه ایراد بکار خدائی گفته است بار خدایا اگر ز راه خدائی - طینت آدم همه جمیل سرشتی - نعمت منعم چراست دریا دریا - محنت مفاس چراست کشتی کشتی - از چه سعید او فتاد وز چه شقی گشت - زاهد محرابی و جهود کشتی ؟** » ولی اینها همه در مقابل دانائی و اراده خداوند زاید است چون: **ان الله يعلم ما لا تعلمون** خدا دانشش بالا تر و والا تر از فکر بشری است منتهی بشر با فکر کوتاه خود در اطراف هر چیز قضاوت میکند و **خداوند با علم و حکمت کار بندگان خود را اداره می نماید و در مقابل اراده او همه چیز هیچ است و بیچون نامه فاضل ارجمند آقای سرهنگ اخگر** که جواب های مقنع و قاطعی با زبان امر و ادب به بد بینان داده و در این باره بنام خدا پرستان حق سخن را بخوبی ادا نموده شایسته بسی توجه و تقدیس است - بنده نیز در یکی از اشعار خود گفته ام: **با کار خدا چون و چرا نتوان کرد - چون کار جهان مثل خدا نتوان کرد - با دانش ناقص چه توان کرد بگوی - حتم است که کاری بسزا نتوان کرد** . اکنون با دو بیت مزبور باین نگارش نا چیز خاتمه داده و میدان تعریف و تحسین و قلم فرسایی را بسخن شناسان و ارباب ذوق و ادب وامیگذارم که آنچه در خور اشعار آبدار و لئالی منضود « **بیچون نامه اخگر** » است بنگارند در پایان موفقیت مدیر نامه گرامی « **کانون شعرا** » را در انجام این خدمت مقدس و نشر این کتاب مفید از خدای بیچون خواستارم

(۴۶)

تهران: نظریه آقای سید محمد

کاشانی زاده

(عکس سمت راست)



پس از ستایش حضرت یزدان و نیایش پیغمبران علی الخصوص اشرف و خانم ایشان علت غائی خلقت جهان و آل طاهرینش ؛ مکمل دانش و بساعت آرایش ایمان محصل مطالبی که آقای بهمنی در مقام اعتراض و ستیز باخدای قادر عزیز بدون بیم از روز رستخیز سروده و طریق لجاج و اعوجاج را پیموده چند امر است ؛ اول : **ظلم دوم : لغو : سوم : جهل** و نادانی را بر حضرت سبحانی روا داشته و با کمال جرئت و جسارت علم طغیان و مخالفت را بر افراشته است

نشاید دم زند خفاش بینش
مکن چون و چرا در امر خلقت
جناب شیخ در کلشن چه خوش گفت
« کسی کو با خدا چون و چرا گفت
خدا زبید که پرسد از چه و چون
و با آنکه فاضل فرزانه سخنور و دانشمند یگانه بلند اختر آقای سرهنک
اخگر در بیچون نامه‌ای که از رشحات طبع نقاد و ذهن وقاد خامه آن مجسمه

ز اسرار وجود آفرینش
چو بودند انبیا در بحر حیرت
گهر بارید وزر افشانند و در سفت
چو مشرک حضرتش را ناسزا گفت
نباشد اعتراض از بنده موزون

غیرت و معدن ایمان و حمیت است به ترتیبی مطلوب و اسلوبی مرغوب و الفاظی رائق و امثالی فائق و حقائق لایق جوابی کافی و ردی شافی انشاء (**ذالك فضل الله يعطيه من يشاء**) و سخافت اعتراضات آقای بهمنی را افشاء فرموده و همچنین آقایانیکه در ضمن تقریظ به بیچون نامه در چکامه خود با بیاناتی شیرین و تقریباتی بسیار متین بمیدان مبارزه تساخته رویهم رفته حق و حقیقت را کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار ساخته اند. با ضیق مجال و اختلال بال حاجتی بقلم فرسائی در جواب آقای بهمنی نمانده بحمدالله آقایان بقوت ایمان و توفیق حضرت رحمان خاطر های افسرده فرسوده را از آن زنگ و کدورت زدوده و آسوده فرموده اند **و لله درهم** و **(علی الله برهم)** در خاتمه البته مساعی جمیله و مجاهدات جلیله **آقای مطیعی** که با همتی بلند و نشاطی ارجمند دارای مقام منیعی در لف آثار باطل به نشر رتحات افاضل که آنهم اثر تشویقات و الاشان ایشان و الحق قابل تمجید فراوان و لایق تقدیر شایان است در نزد اهل حق و حقیقت مشکور و در درگاه حضرت احدیت نجلت قدرته و عمت نعمته انشاء الله منظور خواهد بود.

«کاشانی زاده»

(۴۷)

تهران: حضرت عبدالعظیم؛ نظریه آقای آقا موسی کنی

اسرار خلقت...

این موضوع از ابتدای خلقت عالم تا کنون در هر دوره‌ای مطرح بوده و علما و دانشمندان هر یک بطور نظم و نشر در پیرامون آن اظهار عقیده نموده‌اند؛ ولی متأسفانه همه در این وادی حیران مانده‌اند. در این صورت بدیهی است بنده و امثال بنده از عهده پاسخ این چوَن و چراها بر نخواهیم آمد. اما برای پیشرفت این منظور مقدس ناگزیر است که عقاید خود را بنگارد. دانستن و آگاهی از هر امری به از عدم اطلاع و ندانستن آن است؛ ولی علم و آگاهی مشروط باین شرط است که طالب علم، استطاعت و قوه فهم مجهولات را داشته باشد. چنانکه در قرآن مجید سوره (۷) «اعراف» بعد از درخواست حضرت موسی و مذاکراتی که بین او و خالق بیچون واقع میشود که ذکر آن در اینجا مقتضی نیست، جوابیکه میشود «لن ترانی» است، ظاهراً یعنی مرا نخواهی دید برای عدم قوه و در نتیجه بجلوه‌ای از جلوه‌های الهی از پا افتاده مدهوش میشود. از این امر ثابت میگردد که استطاعت و قوه شرط اعظم دانستن است لذا در صورتیکه برای مافوقی مانند حضرت موسی که از انبیاء اولوالعزم بوده قوه‌ای لازم است. مسلماً برای ما دون که ما باشیم بطریق اولی استطاعت لازم است.

البته هر کسی از هر طبقه‌ای بیمار شود بطیب رجوع مینماید. طبیب هم خواه از طبای درجه اول یا درجه سوم باشد. پس از تسلیم و ارجاع بشخص طبیب و نسخه دادن طبیب آیا مریض میتواند در اوزان دوا و یا

در اصل آن تغییری بدهد؟! مسلماً حق ندارد و نمیتواند مگر آنکه بهلاکت خود راضی شود.

با این حال مخلوق ناتوان در مقابل خالق قادر توانا چه میتواند بکند؟ البته بایستی تسلیم محض باشد و خیر خود را از حضرت احدیت بطلبد و ابداً حق چون و چرا ندارد.

در خاتمه ارادت صمیمانه خود را تقدیم بزرگان ادب و فضلا و دانشمندان اهل قلم مینمایم و موفقیت کسانی که در این امر خیر گام مردانگی برداشته و از هیچگونه خدمت مضایقه نفرموده اند. از خداوند متعال خواستار و بقای ایشانرا خواهانم، مخصوصاً از آقایان **سرهنگ اخگر و آقای مطیعی** که در اجرای این نیت پاک پیشقدم شده و از هیچگونه فداکاری دریغ نکرده اند....



(۴۸)

تهران : نظریه بانو زهرای

«کیا»

(عکس سمت راست)



«راز آفرینش»

پیش از آنکه وارد موضوع شوم لازم میدانم که از آقای حسین مطیعی مدیر محترم «نامه کانون شعرا» تشکر کرده و ذوق ایشان را بستایم، حقیقتاً این اندازه ادب پروری و فضل دوستی شایان همه گونه تقدیر است، زیرا ایشان بزرگوار و رنج بیشماری تن در داده: تاعده‌ای را تشویق کنند، آثاری را جمع نمایند، مردمی را بفکر اندازند و برای اینکار موضوع شیرینی رامیزان سنجش ذوقهای مختلف قرار داده و صفحات یک کتاب را برای یک مبارزه ادبی و یک مباحثه فلسفی آماده ساخته‌اند بنابراین بر همه کس لازم است که ازین خدمت ادبی ایشانرا تهنیت گوید

اشعار سلیس آقای بهمنی و پاسخ های شیرین آقای اخگر نه تنها برای من بلکه برای عموم شرکت کنندگان در این موضوع: وسیله سرگرمی و

مهیج فکر بود، هر کس مطابق ذوق و عقیده خود از آن لذتی برده و لغت «به‌به!» را از جانب خود بهر يك از سراینندگان که بیشتر نظر او را جالب کرده هدیه فرستاده است: عده‌ای از گستاخی آقای **بهمنی** مسرور شده و گستاخ تر گردیده اند و دسته‌ای از جوابهای آقای **اخگر** خشنود گشته و بیدار تر شده اند.

چیزیکه مسلم است و آقای **اخگر** هم آنرا تذکر داده اند اینستکه: سرخلقت از اسراری است که دست و پای عقل را در رشته های مرموز خود سخت در هم بسته و عقلا را در يك پیچیدگی و ابهامی وارد نموده است. هر کس در مقابل خود علامت استفهامی یافته و در دنباله آن عمر را صرف نموده است عده‌ای بتصادف، دسته‌ای بفاعل مختار و علت العلی قائلند؛ بعضی خدا را خارج از موجودات می دانند یعنی او را وحدتی گفته اند که این کثرات مظاهری از آنست، برخی او را به «همه» تعبیر می کنند و بیرون از عالم ماده نمیدانند، دسته‌ای میگویند خدا بشر را آفریده تا در مقابل شاهکار او مات و مبهوت بماند و این حیرت او را از پی حقیقت روانه نموده و نردبانی را که اولین پله اش در زمین و آخرینش در عالم لاهوتی جای دارد یکایک به پیماید تا بخود او رسد؛ آن دیگری گوید:

«من نکردم خالق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم»

بالاخره اینها با این پیچیدگی بکجا رسیدند، در اینجا باید اعتراف نمود که متفکر ترین متفکران کسی است که خود را در مقابل این معمای لاینحل عاجز دیده و با کمال صراحت فریاد می زند:

« معلوم شد که هیچ معلوم نشد »

اکنون باید دید که این اشعار آقای **بهمنی** از چه ناشی شده، اینطور

معلوم است که در زندگی اغلب با رنج قرین بوده اند و از این جهت قول **مولوی** درینجا صدق میکند که میگوید:

«پیش چشم داشتی شیشه کبود زان سبب عالم کبودت مینمود»

حال باید پرسید که آیا ایشان تنها کسی هستند که از زندگی نا راضی اند؟ و آیا این عدم رضایت باید موجب بدبینی گردد؟ آیا همان اغنیائی که بنظر ایشان سعادت‌منداند واقعاً نقد سعادت را در یافته‌اند؟ اگر از محیط خویش گامی فرا تر نهیم و بقلوب همان خوشبختان نفوذ کنیم چه دردها و گله‌هایی است که در آن‌ها می‌یابیم، از کجا معلوم است که يك فقیر بینوا خوشبخت تر از آن غنی نباشد؟ آیا حقیقتاً سعادت را میتوان تعیین کرد و یا بشر در تعیین آن متفق است؟ - نه! واضح است که هر کس سعادت را بچیزی تعدیل میکند و در راه منظور خویش میکوشد و هر گاه که بآن رسید بالا تر از آنرا می‌جوید؛ پس این خوشیها، این زیبائیها و این خوشبختیها چیزی جز مفاهیم نسبی نیستند و باید طالب خیر و سعادت بود که مطلق و بدون هیچگونه شایبه‌ای باشد! در هر حال این خشنودی و عدم آن هیچکدام دلیل خورده‌گیری در کار طبیعت و خدا نیست چون یا باید به تنازع بقا معتقد بود و یا همدستی بقا.

در صورت اول اگر یکی را ضعیف و دیگری را قوی یافتیم باید از خود پرسیم که آیا این ضعف و قوت برای تنازع بقا لازم نیست؟ و آیا همین تفاوت نمیباشد که بشر را بکمال سوق می‌دهد؟ آیا خارهای بین راه سبب سعادت ما نیستند؟ اگر خدا سعادت را برای همه یکسان خلق میکرد پس دیگر سعادت و وجود نداشت! اگر ضعیف نبود قوی چه رونقی داشت؟!!

و اگر دره نبود کوه چه بود؟! اگر رنج نبود موفقیت چه اثری داشت؟! اگر چشمان ما زشت نمی دید زیبا را کجا می شناخت؟! شما يك تابلو عالی را مینگرید و اگر ذوق داشته باشید در آن سیر میکنید چه چیز در آنست که نظر شما را جلب میکند؟! چه ظرافتی است که شما را مجذوب میسازد؟! آیا فقط سایه و روشن نیست که بآن پرده زیبا تناسب میدهد؟ اگر سایه نباشد روشنی چه معنی دارد؟ و اگر این تضاد نبود و تابلو از روشنی محض ساخته شده بود چه قدر و قیمتی داشت؟! و آیا اکنون این سایه و روشن را باید علامت بی نظمی دانست؟! بالنتیجه آیا در کارگاه هستی این بلندی و پستی خود یگانه دلیل نظام و عدالت و تناسب نیست؟ اگر غیر ازین بود چه بود؟...

اگر خدا نطق و قلم داد ولی راهنمایی آنرا بجا و گذاشت. گاهی قلم: چون قلم آقای بهمنی میگوید: «نشأ سبب نظام آخر مهیا» و گاهی قلم وحشی بافقی است که گوید:

«به ترتیبی نهاده وضع عالم که نه یکموی باشد بیش و نه کم» کسی که آفرینش را برای مصلحتی نداند باید اقرار کند که خدای بی حکمت و فاعل بدون اراده: خدا نیست! پس او با بی خدائی هم می تواند بسازد و درینجا موضوع دیگری پیش میآید که ورود در آن: از موضوع خارج است.

از طرف دیگر اگر همدستی بقارا اصل بدانیم درینصورت هم چون همه عالم با هم برادر و برابرند پس باید صلح کل را برقرار کرد. کشمکش های جزئی را از بیخ بر انداخت. هر چیزی را برای مصلحتی دانست

و بنظام احسن و اکمل خداوند قائل شد و گفت، **لیس فی الامکان احسن من ما کان** .

حقیقتاً اگر در برابر ما شیطان هوا و شهوات وجود نداشت پس عقل در ولایت ما هیچکاره بود . وقتی ما میتوانیم کسی شویم که با قدرت آهنین عقل ناپاکیهای خود را: «اگرچه قوی باشند» خورد کنیم و قدمی هم از عالم فرشتگان بالاتر نهم . قوت اراده ما وقتی آشکار می شود که در مقابل خارهای مصائب مقاومت کرده و کوه غم را بایک تبسم آب نمائیم : **این خود بزرگترین سعادتهاست**

راستی پیغمبر اگر در میان قوم نادانی ظهور نمیکرد و با کمال جدو جهد در پی اصلاح آنان بر نیامد چرا بزرگ میشد؟ قوم عالم و دانا کمتر احتیاج به راهنما دارند، مقتدرترین اشخاص کسانی بوده اند که با جهالت؛ سخت جنگیده و با زحمت زیاد آن را بدور افکنده اند باری این مسئله و این رمز چون گرداب غیر قابل نفوذی است که هر چه در آن بیشتر رویم بیشتر تاریکیها ما را فرو می گیرد و چشمانمان را نا بینا تر میسازد، بهتر اینستکه هرگز قدمی هم در آن نگذاریم .

«زهرای کیا» « فروردین ۱۳۱۶ »



(۴۹)

اثر طبع آقای روحانی وصال رئیس انجمن ادبی فارس

(ماده تاریخ)

مبادا خالیت شکر ز منقار»

کتابی نغز، چون لؤلؤی شهوار

ز گفتار تو، از افکار ابکار

که باشد طعنه زن بر بحر ذخار

برون آوردی، از طبع گهر بار

ز چهرش صورت و معنی پدیدار

خطی، چون خط یار، از مشک تاتار

حبش با روم گوئی جسته پیکار

بسی از خود، بجا هشتند آثار

همه آلوده با شهد و شکر بار

روان بوعلی و شیخ عطار

که هر جایش گلی رسته است، بی خار

که اشجارش، ز حکمت دارد اثمار

بگفتارش، اگر دیدید تکرار

مؤثر داروئی بر درد بیمار

بود مطبوع، نزد یار و اغیار

مدیر نامه کانون اشعار

بطبعش، کرد، جد و جهد بسیار

کند از طبع خود، تاریخچه اظهار

(از این اسرار: پیدا باشد اسرار)

«۱۳۱۶»

«الا ای طوطی گویای اسرار

پدید آورده ای ز اسرار خلقت

سخنهایی بدیع و حکمت آمیز،

زهی! بر بحر گوهر زای طبیعت

در دریای معنی را، بصورت

کتابی، چون عروس آراستی نغز

بر آن آراسته، مشاطه فکر

سیه خط بر ورقهای سپیدش

حکیمان جهان، کز سر خلقت

سخنهایشان همه آموده با قند

همه شاباش گویان بر تو هستند

تعالی الله از این گلزار مطبوع

زهی! زین بوستان فضل و دانش

نمی بینید، جز قند مکرر

هر آنکس نسختی ز آن یافت یابد

بود مطلوب، نزد دشمن و دوست

مطبعی آن هنر مند گرامی

بنشرش: دامن همت، کمر بست

چو روحانی بسال طبع آن خواست

برای «روزماهش» با جمل گفت

* (پایان) *

انسان اولیه مانند سایر حیوانات با وضع مشکلی در جنگلها و غارها زندگی می کرد و بواسطه عدم وسائل حیات، خود را مطیع عوامل طبیعی قرار داده و تحت نفوذ پیش آمد بود؛ اما رفته رفته ازدیاد احتیاجات و فراست خدا دادی او را مجبور ساخت که در صدد کشف با موانع بر آید و بتمام موجودات اعلام دارد که اشرف مخلوقات است! هر سدی که در مقابل خود میدید به نیروی خود از جای بر میکند بطوریکه کم کم اولویت و تفوق او در جهان ثابت شد

همان بشر ناتوان و ترسوئی که مانند حیوانات در سوراخها مخفی می شد و با درندگان دائماً در جنگ و جدال بود و کوچکترین اثری نمیتوانست از خود بیادگار گذارد؛ تا کسانی که بعد از او دنیا میآیند از آن استفاده کنند؛ امروزه در اثر سالها زحمت و مرارت و با از کف دادن میلیونها مخترع و دانشمند از حیث وسائل علمی و اقتصادی بجائی رسیده است که حتی بر طبیعت نیز غلبه کرده و بجای آنکه مانند پیشینیان زمام امور خود را بدست پیش آمد دهد، مهار طبیعت را سخت در دست گرفته و برای استفاده؛ در صدد رفع موانع و کشف حقایق برآمده و با کلیه قوای خدادادی می کوشد تا بلکه بتواند روزی بحل عموم مسائل لاینحل موفق شده و حتی: «بأسرار خلقت» نیز پی برد!!!

آدمی می خواهد بمقام و رتبه ای نائل گردد که هیچ مشکلی در برابر اراده

و اقتدار او تاب مقاومت نیاورد و تمام عوامل طبیعی را دست آویز خود قرار دهد، خلاصه عنان تمام عوامل را در کف خود گیرد!

با آنکه علماء و دانشمندان و اشخاص فکور امروزی، برای رفاه و آسایش بنی نوع بشر با منتهای جدیت کار می کنند و دائماً بکشف چیز های نوین می پردازند و از مجهولات کاسته بمعلومات می افزایند، باز هم همواره ما فوق قوای خود خالق بیچونی را قائلند که گیتی را معرض نمایشات مختلفه و استفادات گوناگون آنان قرار داده است

اما هر چه بیشتر در مرحله تمدن و تکامل قدم بر می دارند، ملاحظه می نمایند آنچه کرده اند نسبت بآنچه که باید بعد ها انجام دهند بسیار ناچیز است و هنوز مجهولات بر معلومات غلبه دارد و بایستی آنقدر رنج بکشند تا چندین برابر نتیجه فعلی استفاده نمایند.

با اینحال از همان روز هائی که بشر، خود را از موجودات دیگر اندکی برتر دید، گستاخانه در صدد چون و چرای با خالق خود بر آمد و نسبت بیعضی از اعمال حکیمانه او ایراد گرفتن آغاز نمود و موجد شرش خواند! این فکر غلط که زائیده دماغ كوچك و خطا كار آدمی است همینطور نسل بعد نسل ادامه یافت، بطوریکه بعد از چند صد قری که از دوره تمدن بشر گذشت، حتی عده ای از علما و حکما و دانشمندان نیز پیروی از این فکر نمودند و با اعتراض بر اعمال کردگار قیام کردند! ولی از نظر دور نباید داشت که عده دیگری نیز بر دایظهارات این دسته برخاستند و پاسخهای محکم بچون و چرا های سست آنان دادند

کتابی که اکنون در معرض انتشار قرار گرفته، روی همین زمینه تدوین و بطبع رسیده است و با وجود آنکه این موضوع چنانکه ذکر شد سابقهٔ ممتدی دارد؛ معیناً تا کتون لاینحل مانده است و بطور کامل هنوز معلوم نشده است: **که انسان واقعاً حق دارد در اعمال خالق خود چون و چرا کند یا خیر؟**

چنانکه خوانندگان محترم اطلاع دارند: **آقای بهمنی** که فکرشان از همین سرچشمه آب میخورد در سال ۱۳۰۸ منظومه ای بنام **محاكمة با خداوند!** انشاء و بمعرض مطالعه دیگران گذاردند و **سرکار سرهنك احمد اخگر** که از شعرای خوش قریحه و توانای عصر حاضر ایران میباشند و همواره اشعار ایشان برخلاف بعضی از شعرای معاصر دارای مضامین بگروه مطلوب است، با دلایل متین و استواری چون و چراهای آقای معترض را بهترین وجهی پاسخ گفته اند. محمداً ح ابی بنام چون و چرا نامه اثر طبع **آقای بهمنی** بوسیله روزنامه خوزستان منطبعة اهواز طبع و منتشر گردید و طبع و انتشار چون و چرا نامه سبب شد که پاسخ مشروح و مبسوطی در هشتصد و سی و سه بیت بنام «**اسرار خلقت**» از طرف «**سرکار سرهنك اخگر**» به چون و چرا نامه آقای «**بهمنی**» داده شد که تمام آنها در این کتاب مندرج است و بنظر خوانندگان عزیز میرسد. ممکن است عده ای گمان کنند که مقصود از طبع و نظم این کتاب اظهار خصومت با آقای **بهمنی** بوده است، در صورتیکه مرام ما ترویج ادبیات و پروراندن افکار گویندگان توانا و تشویق شعرای خوش قریحه معاصر است، و فقط نظریهٔ اصلی و محرك اساسی، در تدوین و طبع این کتاب این بود که بزحمات بی نتیجهٔ قدما و کشمکش طولانی آنان

خانمه دهیم و این بار را از دوش آیندگان برداریم تا خدمتی به نسل گذشته و آینده کرده باشیم و برای اینکه آراء عمومی بدست آید، از دانشمندان و نویسندگان و شرای کنونی استمداد جستیم تا با کمک آنان بمقصد خود نائل آئیم.

چنانکه: مندرجات کتاب حکایت میکند و خوانندگان گرام پس از مطالعه تصدیق خواهند کرد؛ باز هم در نظریات وارده تشتت آراء و افکار بسیار است؛ بقسمی که ممکن است گرفتن نتیجه کلی و اساسی مشکل باشد ولی با دقت کافی معلوم می شود که اکثریت با مخالفین چون و چرای با خداوند است و بعلاوه دلائل ایندسته محکمتر و متین تر بنظر میرسد امید داریم این هدیه نا قابل که به نسل آینده تقدیم میشود مورد پسند همگان واقع گردد و در صورتیکه مقبول نظر فضلالی معاصر واقع شد باز هم در زمینه های دیگر تحفه های دیگری تقدیم علاقه مندان بعلم و ادب بنمائیم.

«حسین مطیعی»





حسین مطہری

صاحب امتیاز و مدیر نامہ کانون شعرا

و ناشر کتاب :

(اسرار خلقت)

بقیه عکسهای شرکت کنندگان

با اینکه ، در نظر گرفته بودیم ، بدون عکس بدرج نظریات وارده مبادرت نمائیم و همین مسئله موجب شد ، که کتاب را به قسمت منقسم کنیم و طبع کتاب هم مدتی بتأخیر افتاد متأسفانه باز هم عکس عده ای دیرتر از نظریه ایشان رسید بنابراین با رعایت ترتیب ، بطبع عکس های وارده مبادرت نموده و از تأخیر طبع کتاب پوزش می طلبیم .



آقای باقر موسوی مدیر روزنامه عراق آقای حسین تبریژی مدیر روزنامه تبریز



آقای منوچهر مؤدب زاده
مدیر چهره نما
نظریه در صفحه ۴ دوره دوم



آقای طیب
نظریه در صفحه ۴۲ دوره دوم